خارج اصول34

دوشنبه 4/ 9/ 98

\*اقسام واجب\*

کلام در تقسیمات واجب بود. رسیدیم به تقسیم سوّم(نفسی و غیری)؛ عرض شد که بحث در تعریف نفسی و غیری، ثمره ی علمی ندارد. و مهمّ در این بحث، تعیین نوع واجب است در صورت شک در نفسیت و غیریت؛ قرار شد در دو مقام بحث شود: ادلّه ی لفظیه و ادلّه ی عقلیه(اصول لفظیّه)

مقام اوّل

مرحوم آخوند در کفایه می فرماید:

گرچه هیئت وضع شده برای معنایی که شامل واجب نفسی و غیری هر دو می باشد لکن هرگاه هیئت مطلق باشد و شکّ کنیم که طلب مستفاد از این هیئت وجوب نفسی است یا غیری، اطلاق هیئت بر وجوب نفسی حمل می شود.[[1]](#footnote-1)

[استاد:] و این حمل بنابر مقدّمات حکمت می باشد؛ زیرا تعیین وجوب غیری نیاز به مؤونه ای زائد بر مقدّمات حکمت دارد زیرا اصل در وجوب با توجّه به مقدّمات حکمت، وجوبی است که همه ی حقائقش در خود واجب جستجو شود نه در غیر آن؛ لذا اثبات غیریّت نیاز به قرینه دارد و از اطلاق هیئت در مقام اثبات، غیریّت اثبات نمی شود؛ وقتی اطلاق هیئت حمل بر واجب نفسی شد، واجب غیری نفی می شود و این نفی توسّط اصالة الاطلاق اشکال ندارد زیرا اصول لفظیّه لوازم خود را اثبات می کنند.(اینجا شبهه ی اصل مثبت است و مبنای ما در گذشته این شد که اصول لفظیّه لوازم خود را اثبات می کنند؛ بخلاف اصول عملیّه)

شیخ اعظم در مطارح می فرماید:

اصالة الإطلاق در هیئت امر جاری نمی شود زیرا هیئت دارای معنای حرفی است و معنای حرفی استعداد اطلاق و تقیید را ندارد.

سپس استدراک کرده و می فرماید:

نعم! اگر قائل شویم به اینکه مدلول هیئت امر، مفهوم طلب است-نه معنای شخصی طلب که تعیّن در خارج دارد-، در اینصورت می توان مفهوم طلبی که از هیئت امر برداشت کرده ایم را مقیّد نمائیم.[[2]](#footnote-2) [لکن دون اثباته خرط القتاد].

خلاصه شیخ می فرماید اصلاً مدلول هیئت، مفهومِ طلب نیست بلکه طلبِ خارجیِ فعلی است. و بعبارة أخری طبق مبنای شیخ مدلول هیئت ، طلب تکوینی است نه طلب تشریعی.

لکن طبق مختار(تبعاً لصاحب الکفایه و المشهور) ما در مباحث وضع مفصل بحث کردیم و گفتیم:

مدلول صیغه ی امر، مفهوم طلب است زیرا ساختار الفاظ در باب استعمالات عرفیه ی محاورات، چیزی جز دالّ و مدلول لفظی نیست و مدلول هر لفظی همان است که به ذهن می آید که همان مفهوم است نه طلب خارجی؛ انشاء در صیغه ی امر عبارت است از ایجاد لفظ اوّلاًوبالذّات و تولید مفهوم ثانیاًوبالعرض. انسان با ایجاد لفظ، تولید یک صورت ذهنی در ذهن مخاطب می کند حال یا مخاطب مطابق آن عمل کند یا عمل نمی کند. بنابراین مفهوم طلب، مدلول بلاواسطه ی انشاست که وقتی تبدیل به لفظ شد، می شود طلب؛

بنابراین در مانحن فیه اگر ندانیم که این طلب، نفسی است یا غیری، مفهومِ طلبِ مستفاد از هیئت که با لفظ«ط ل ب» دلالت بر یک مفهوم کلّی می کند، ثبوتاً و اثباتاً قابل اطلاق و تقیید است و در مثال «اغسل یوم الجمعه»، اگر ندانیم طلب نفسی است یا غیری، طلب نفسی بودنش اوّلاًوبالذّات متیقّن است و غیری بودنش نیاز به قرینه دارد لذا اطلاق را حمل می کنیم بر مطلوب نفسی.

بنابراین مقتضای اصل لفظی-همانطور که آخوند فرموده- آن است که: مدلول طلب، طلب بحمل اولی ذاتی(مفهوم) است نه بحمل شایع صناعی(مصداق)؛ سپس می فرماید: مهمترین اشکال بر شیخ همین است که مصداق و مفهوم را خلط کرده است.[[3]](#footnote-3)

(پایان)

1. . ثم إنه لا إشكال فيما إذا علم بأحد القسمين و أما إذا شك في واجب أنه نفسي أو غيري فالتحقيق أن الهيئة و إن كانت موضوعة لما يعمهما إلا أن إطلاقها يقتضي كونه نفسيا فإنه لو كان شرطا لغيره لوجب التنبيه عليه على المتكلم الحكيم. كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 109 [↑](#footnote-ref-1)
2. . المستفاد من الأمر خصوص أفراد الطلب من غير فرق بين اختلاف الدواعي التي تعتور باعتوارها النفسية و الغيرية فلا وجه للاستناد إلى إطلاق الهيئة لدفع الشك المذكور بعد كون مفادها الأفراد التي لا يعقل فيها التقييد نعم لو كان مفاد الأمر هو مفهوم الطلب صح القول بالإطلاق لكنه بمراحل عن الواقع إذ لا شك في اتصاف الفعل بالمطلوبية بالطلب المستفاد من الأمر و لا يعقل اتصاف المطلوب بالمطلوبية بواسطة مفهوم الطلب فإن الفعل يصير مرادا بواسطة تعلق واقع الإرادة و حقيقتها لا بواسطة مفهومها و ذلك أمر ظاهر لا يكاد يعتريه ريب. مطارح الأنظار ( طبع قديم )، ص: 67 [↑](#footnote-ref-2)
3. . و اتصاف الفعل بالمطلوبية الواقعية و الإرادة الحقيقية الداعية إلى إيقاع طلبه و إنشاء إرادته بعثا نحو مطلوبه الحقيقي و تحريكا إلى مراده الواقعي لا ينافي اتصافه بالطلب الإشائي أيضا و الوجود الإنشائي لكل شي‏ء ليس إلا قصد حصول مفهومه بلفظه كان هناك طلب حقيقي أو لم يكن بل كان إنشاؤه بسبب آخر. و لعل منشأ الخلط و الاشتباه تعارف التعبير عن مفاد الصيغة بالطلب المطلق فتوهم منه أن مفاد الصيغة يكون طلبا حقيقيا يصدق عليه الطلب بالحمل الشائع و لعمري إنه من قبيل اشتباه المفهوم بالمصداق فالطلب الحقيقي إذا لم يكن قابلا للتقييد لا يقتضي أن لا يكون مفاد الهيئة قابلا له و إن تعارف تسميته بالطلب أيضا و عدم تقييده بالإنشائي لوضوح إرادة خصوصه و أن الطلب الحقيقي لا يكاد ينشأ بها كما لا يخفى. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 110 [↑](#footnote-ref-3)